

یک یادداشتِ آغشته به خون

یادی،

از زنده یاد رفیق تورنجنرال شهید سید دل آقا



تاریخ کشور ما تاریخ قهرمانان و رزمنده گان دلیر بوده، که این قهرمانان در صفحه های مختلف و نسلهای مختلف این تاریخ نامی از خود به جا گذاشته، تا مایه افتخار وطن و وطندوستان واقعی گردند.

از جمله آن هزاران شهید با نام و گمنام راه وطن و خادم مردم، یکی تورنجنرال شهید سید دل آغا رییس ارکان قول اردوی نمبر ۲ (قندهار) وزارت دفاع افغانستان میباشد.

سال ۱۳۶۹ بود، مردم نجیب ولایت زابل در آتش جنگ و فقر داشتند آخرین لحظه های زنده گی را سپری مینمودند که او با سایر همکاران و همقطارانش برای نجات شان آماده خدمت گردیده و قطار اکمالاتی را به سوی زابل در حرکت آوردند.

تازه قطار در مسیر جاده قندهار - زابل به راه نیفتاده بود، که سیلی از مخالفان آن زمان نی تنها از ولایتهای قندهار و زابل بل که از غزنی تا هلمند و اورزگان همه جمع

شده برای جنگ و به یغما بردن مواد خوراکی که حق مسلم مردم فقیر و گرسنه ولایت زابل بود در کمین نشستند.

نیروهای بیدار قوای مسلح از وضعیت واقف و از آن جایی که وضعیت فقر و بدبختی مردم شریف ولایت زابل وجدانهای بیدارشان را نمیگذاشت که آرام بنشینند و هم از جانبی بار اول نبود که با این دشمنان دست و پنجه نرم میکردند میدانستند که خس و خشاک نمیتواند مانع شان گردد، بناً با غرور و مردانه وار به پیش گام گذاشتند.

عرابه ها را مردان شجاع به صدا و به حرکت درآوردند با پایمردی و افتخار صف را بستند از آن جایی که برای رفاه و آسایش مردم آن ولایت به راه افتاده بودند تیمهای خدماتی دوشادوش شان از اولین روز حرکت به فعالیت آغاز نمودند.

بلی تیم صحنی قدم به قدم - قریه به قریه توقف نموده به تداوی مردم و واکسین اطفال آغاز نمودند. تیم مبارزه با موادمخدر ریاست مبارزه با جرایم جنایی خاندوی (پلیس) در از بین بردن کشتزارهای چرس و خاشخاش که در آن زمان توسط مخالفان زرع، حمایه و تجارت میگردد. {ملا نسیم آخند یکی از قوماندانهای جهادی در هلمند به خاطر اختلافهایی که در عرصه تقسیم و فروش موادمخدر داشت توسط افراد حکمتیار در پاکستان کشته شد!} - خدماتی بزرگی را انجام دادند.

از آن جایی که این قطار اکمالاتی بود در مسیر راه قدم به قدم توقف نموده به کمک مردم گرسنه و فقیر محلات میشتافت و این عمل باعث گردید که زمان قطار در این مسیر طول بکشد؛ مخالفان که از هر گوشه و کنار برای دستبرد و چپاول خود را رسانده بودند، هزاران ملیشهء پاکستانی و سیلی از خارجیها و از جمله عربهای تشنه به خون با مدرنترین سلاحها و وسایل جنگی در مسیر جاده ها در کمین نشسته بودند - {تعداد افرادی که در کمین این قطار اکمالاتی نشسته بودند در هر دو متر جادهء قندهار الی زابل به یک نفر میرسید} - اما از آن جایی که قطار یک قطار اکمالاتی بود بیشترین وسایل و پرسونل آن مربوط به بخشهای اکمالاتی و خدماتی بود با آن هم تا فاصله های نزدیک به مرکز ولایت زابل رسیده بود که نیروهای بیشتر

نظامیان پاکستانی با استفاده از لباسهای محلی داخل جنگ شده که با آن هم نتوانستند مانع گردند. زمانی که مطمئن شدند که از بیرون کاری را انجام داده نمیتوانند رخنه در داخل نموده با پرداخت پول برای افراد تسلیمی که در فرقهء جبار قهرمان خدمت میکردند در وسط راه رخنه نموده که این کار باعث قطع ارتباط قطار با عقب گردید.

مقامهای ذیصلاح هدایت دادند که سر قطار به عوض پیشروی به عقب برگشته خلی به وجود آمده را که دشمن در آن نفوذ نموده دوباره پُر نمایند. تورنجنرال سید دل آقا که در اولین صف و مسؤول قطار بود، برگشته با فدا کاری و جانبازی همقطاران خود دوباره به قطعهء عقبی خود را وصل نموده که این کار را همه گان محال میدانستند؛ نی تنها رادیوها و مطبوعات غربی و پاکستان بل که در عمل هزاران هزار نفر خارجی در این جبهه سهم فعال داشته آنان به چنان طمع بزرگ آمده بودند که وقتی دیدند قطار برمیگردد و هیچی به دست نیاوردند چون گرگان وحشی شده بودند. فشار جنرالان پاکستانی بالای نظامیان خود و مخالفان به حدی بود که همه را تهدید به مرگ مینمودند.

یکی از افسران شجاع که افتخار خدمت را در این وظیفه داشت چنین تعریف میکرد:

"ما، در وسط جاده با قطار به راه افتاده بودیم، در مخابره ها صدا و لهجه های مختلف را میشنیدیم که نی تنها لهجه های محلات مختلف داخلی حتی عربی، انگلیسی، اردو نیز به گوش میرسید فکر میکردیم که آن ها به اصطلاح چال میزنند وقتی که پیشتر آمدیم به چشمان خود دیدم که این همه نیرو که در مقابل ما چون علف روییده واقعاً باید از نصف جهان جمع شده باشد.

چون تعداد دشمنان به حدی بود که خارج شمار و شدت جنگ به حدی که تصور آن را نمیتوان کرد با آن هم مردان غیور و وطنپرست تا آخرین مرمی ایستاده گی نموده تا حدی که دشمن متوجه گردید که مرمی تمام نموده اند جلوتر آمده آن ها با سلاح و این ها با نوک برچه های خود از خود و وسایل خود دفاع و به راه خود ادامه میدادند.

این جاست که آمر قطار برای اطمینان از آخرین سرباز و آخرین وسیله خود می‌جنگد و زمانی که مطمئن میشود که همه گان از نقطه خطر به جای امن رسیده اند و در آن جا اراضی به نفع دشمن نیست که پیش بیایید خود سوار بر آخرین وسیله شده به حرکت می افتد. سربازانش میخواهند به عجله بالا شوند او برمیگردد در فاصله چندمتری با پاکستانیها اشاره مینمایید و میگویید بین که در چندمتری ما آن ها هستند آرام آرام بالا شوید که فردا آن ها نگویند که ما ترسیده ایم؛ بگذار با غرور کشته شویم تا کسی لقب فراری را به ما ندهد وقتی که در دامنه تپه هم بالا میشدند هزاران مرمی ثقیل و خفیف بر آن ها شلیک میگردید و او خود هیچ پروت نمیکرد که همه این ها افراد پاکستانی و عربی هستند فردا نگویند که جنرال افغانی از ترس خود را به زمین انداخت.

در آخرین لحظات برگشت به سوی قرارگاه خود که در آخرین وسیله نقلیه قطار نشسته بود شلیک ضربه مرمی اجانب مرغ نفسش را از قفس آزاد ساخت. روحش شاد باد!"

وی از دوهم بریدمنی الی بریدجنرالی با افتخار و غرور در اردو زنده گی نموده و همه تاریخ خدماتش در صفحات زون قندهار سپری شده به یاد دارم که یک بار در زمان حکومت جلاد حفیظ الله امین به تقاعد اجباری سوق گردیده که بعد از شش جدی دوباره با جشن و سرور به کار آغاز نمود.

وی از اولین پُست افسری الی ریاست ارکان قول اردوی نمبر دوم در اثر شایسته گی و لیاقت خود قدم به قدم رشد نموده بود نی تنها مسؤولان امور در صداقت و ایمانداریش بل که مردم شریف و نجیب ولایت قندهار و ولایتهای هم جوار مهر تصدیق میگذارند.

با وجود آنکه از اولین روز خدمت تا زمان شهادت خانم و فرزندانش در کنارش زنده گی میکردند، ولی او برای حفاظت و حراست از خانواده از لطف و شفقت پدر مهربان خود کمک میجسته و خود را بیست و چهار ساعته در خدمت اردو و آرامش مردم قرار

داده و با صفا میگفت اگر در شهر مردم آرام باشد بدین معناست که خانوادهء من هم آرام است.

بناً، به خاطر آرامی مردم نباید یک لحظه هم دریغ ورزیم.

زمانی که مراسم جنازه و فاتحه اش با رسم عالی نظامی باشکوه و جلال در کابل و قندهار برگزار شد هفته نگذشته بود که همزمانش یونیفورم آغشته به خونش را برای خانواده اش تسلیم دادند. در یکی از جیبهای جمپر نظامیش دفترچهء کوچک آغشته به خون پاک و رنگینش که ورقهای آن سرخ و گلگون شده بود پیدا شد.

او با سلیقهء خاص و خط زیبا خاطرات روزمره اش را نوشته و درمییابی که او از ته قلب این مرگ را پذیرا شده.

بلی، او نقل قولهای رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن) را شمرده شمرده در ذهن خود میچرخاند و کار و فعالیت خود را به آن تا سرحد فداکاری در راه انقلاب و وطن انجام میداد که داد. بلی او می اندیشید که راه ما حق است دستان سیاه توان خفه ساختن این مردان راه حق را ندارد ما قربانی میدهیم شاید نسلهای بعدی هم قربان شوند ولی به راه حق میرویم امروز اگر کسی نداند و یا نمیخواهند بدانند فردا همه ملت بر حق و پاک بودن ما تصدیق و ادامه دهندهء راه پاک ما خواهند بود که ایمان و اطمینان او به راه مبارزه در خدمت مردم در رگها و تار و پودش جریان داشته و زنده گی را آگاهانه و صادقانه در راه خدمت به وطن تحت رهبری حزبش ح. د. خ. ا. (حزب وطن) قربان نموده و بر ما لازم شمرده تا او و همچو او هزاران شهید پاک راه وطن را نی تنها فراموش ننموده بل که در جای قدمهای پاک آن ها پا گذاشته و علم پاکی و صداقتی را که آن ها در دست داشتند در دست گرفته و با جدیت در این راه پر خم و پیچ ولی شرافتمدانه مردانه وار به پیش برویم و خاطرات این مردان تاریخی را سینه به سینه نسل به نسل با خود داشته و آن را سرمشق روزگار خود سازیم.

یاد شهیدان و گلگونکنان راه مبارزه برای آزادی و استقلال وطن گرامی باد!

یادداشت:

خاطره ها و معلومات لازم درباره رفیق شهید توسط محترم اشرف هاشمی ترتیب و نگارش یافته و به ما ارسال گردیده است اداره سایت نهضت آینده از همکارای شان صمیمانه سپاسگزار است.

از همه رفقا ، همکاران، همزمان، دوستان، اعضای فامیل و سایر هموطنان و کسانی که از هر نقطه نظر با رفیق تورنجنرال شهید سید دل آقا آشنایی، شناخت و خاطره یی از آن دارند، تقاضا میگردد تا به منظور ارایه مفصلتر معلومات و شناخت بهتر و بیشتر از رفیق شهید یادداشتهای، نامه ها، خاطره ها و پیامهای شان را به ما بفرستند.

07072008

www.ayenda.org